

بررسی نقش گروه‌های جهادی در جنگ تحمیلی سوم

در گفت و گوی «جوان» با محسن کشاورزی، دبیر قرارگاه مردمی شهرداری تهران

جهادی‌ها تربیت و اخلاق راهم در جنگ گسترش دادند

صدای موشک و انفجار به گوش می‌رسید. لحظات نفسگیر می‌شد. ساختمان‌ها در یک چشم بر هم زدن فرو می‌ریخت و معلوم نبود چند جان گرفته می‌شود. با هر موشک و با هر انفجار، چند نفر زیر آوار می‌ماندند و عزیزانشان در همان حوالی، بی‌تاب می‌شدند و از نیروهای امدادی و جهادگران با صدای بلند، کمک می‌خواستند. لحظات به سختی می‌گذشت، گاهی اما، با نجات معجزه‌آسای افراد، لیخند ششادی و ذوق بر لب‌ها می‌نشست. جهادگرانی آنجا بودند که جان بر کف و بی‌هیچ چشمداشتی به یاری مردم می‌شتافتند. این گروه‌های جهادی

در پایتخت، برای آنکه کارها بهتر و سریع‌تر پیش برود، زیر نظر قرارگاه مردمی شهرداری تهران فعالیت کردند. قرارگاهی که بستری برای اتحادشان مهیا کرده بود. در جنگ ۱۲ روزه تجارب بسیاری کسب شده بود و نواقص کار دیده شد. با استفاده از همان تجربه، در جنگ بعدی، جان بسیاری در بزنگاه نجات یافت. به منظور نحوه تشکیل قرارگاه مردمی شهرداری تهران و اقداماتی که در روزهای جنگ تحمیلی سوم توسط این قرارگاه انجام شده، «جوان» با محسن کشاورزی، دبیر قرارگاه مردمی شهرداری تهران گفت‌وگو کرده است.

گزارش | مسیگریندی

قرارگاه مردمی و جهادی شهرداری تهران در روزهای جنگ تحمیلی سوم، نقش مهمی در کمک‌رسانی به شهروندان ایفا کرده بود. اصلاً چه شد که این قرارگاه شکل گرفت؟

رهبر شهیدمان در دیار خصوصی سال ۱۳۹۸ با جمعی از نیروهای جهادی، توصیه فرمودند تا گروه‌های جهادی از تباط بیشتر با یکدیگر و همچنین با دستگاه‌های پشتیبان و اجرایی برقرار کنند. ما مدتی به دنبال تحقق همین دستور بودیم، اما این فرآیند با موانع و پیچیدگی‌های اداری روبه‌رو شد. تا اینکه در سال ۱۴۰۰، در مجموعه شهرداری تهران، این موضوع را با آقای زاکانی مطرح کردیم. ایشان حمایت جدی نشان دادند و قرارگاه جهادی راه‌اندازی شد. تا پیش از آن، هیچ نهاد دولتی یا حاکمیتی در این سطح برای ساماندهی گروه‌های جهادی تشکیل نشده بود.

طبق آمار و ارقام، به چند نقطه اصابت رفته‌بوده و خانه‌های آسیب‌دیده و ساکنان آنجا رسیدگی کردید؟

تعداد کل اصابت‌ها در تهران حدود ۶۰۰ تا ۶۵۰ مورد بود، بسیاری از آنها مربوط به مراکز نظامی یا حتی نقاط تفریحی بودند، مثلاً یک مرکز نظامی چند بار مورد هدف قرار گرفته بود. از میان آنها، ۱۲۲ نقطه وجود داشت که مربوط به منازل مردم می‌شد، با اصابت مستقیم به مناطق مسکونی صورت گرفته بود، یا مرکز دیگری هدف قرار گرفت اما، خانه‌های اطراف آسیب جدی دیده بودند. در همه این ۱۲۲ نقطه، ۴۰۹ اعزام گروه جهادی داشتیم. (منظور از ۴۰۹ اعزام این است که ممکن بود در یک نقطه، چهار گروه مختلف اعزام شده باشند) تقریباً می‌توان گفت هیچ نقطه‌ای که خانه‌های مردم در گیر شده باشد، بدون حضور نیروهای جهادی نماند.

در ادامه، در همین قرارگاه وارد فاز جدیدی شدیم. از تاریخ ۲۷ اسفند، کار بازسازی، مرمت و ترمیم خانه‌ها را آغاز کردیم. در واقع، حتی در حین جنگ نیز عملیات بازسازی شروع شد نوع مأموریت گروه‌ها تغییر کرد. ما علاوه بر ظرفیت ۴هزار نیروی متخصصی که ثبت‌نام کرده بودند، فراخوانی برای گروه‌های تخصصی نیز اعلام کردیم و این ظرفیت‌ها را با هم جمع نمودیم. نتیجه این شد که ۳۸ کارگاه شیشه‌بری در نقاط مختلف تهران راه‌اندازی کردیم، همه این کارگاه‌ها به‌صورت جهادی فعالیت می‌کردند. شهرداری تهران هزینه شیشه‌ها را تقبل کرده بود و شیشه‌ها به‌صورت رایگان از کارخانه تهیه می‌شد. مکان کارگاه‌ها نیز در اختیار قرار می‌گرفت و تجهیزات لازم فراهم می‌شد. گروه‌های جهادی هم در این کارگاه‌ها کار اندازه‌گیری، برش و نصب شیشه‌ها را انجام می‌دادند.

این اقدام هم سرعت کار را بالا برد، هم هزینه‌ها را به‌شدت کاهش داد و مهم‌تر از همه، باعث دلگرمی مردم شد. چون وقتی بچه‌های جهادی برای نصب شیشه وارد خانه‌های مردم می‌شدند، فقط کار فنی انجام نمی‌دادند، بلکه پای درد دل مردم می‌نستند، مشکلات‌شان را می‌شنیدند، اگر نیاز به راهنمایی و حمایت روحی بود کمک می‌کردند و هر جا از دست‌شان برمی‌آمد، کنار مردم بودند. در واقع، نقش آنها فراتر از یک نیروی خدماتی صرف بود.

در برخی خانه‌ها نیز نیاز به گچسکاری و تعمیرات ساختمانی وجود داشت، مثلاً دیوارهایی که ترک خورده بود یا تپه‌های از دیوار فرورفته بودند. برای این موارد از سازمان مدیریت بحران شهرداری مجوز می‌گرفتم تا مشخص شود کدام خانه‌ها امکان حضور گروه‌های جهادی را برای بازسازی دارند. پس از تأیید، نیروهای جهادی وارد آن خانه‌ها می‌شدند و کارهایی مانند بازسازی، گچسکاری و نقاشی را انجام می‌دادند. به لطف خدا تا این لحظه حدود ۴هزار واحد مسکونی در این حوزه تقریباً ۲۰۰ گروه جهادی حضور جدی و فعال داشتند. علاوه بر آنها افراد دیگری هم بودند که به این گروه‌ها اضافه می‌شدند. در مجموع می‌توان گفت در همه این فعالیت‌ها حدود ۳۰۰ گروه جهادی به شکل جدی و پررنگ حضور داشتند. آناه ۳۸ کارگاه، حدود ۱۵ کارگاه هنوز فعال است و بقیه، به لطف خدا، کارشان به پایان رسیده است. در بخش عمرانی نیز، شامل گچسکاری و تعمیرات ساختمانی، روزانه حدود هزار نفر فعالیت داشتند.

چطور گروه‌های جهادی را دور یکدیگر جمع کردید؟

از همان روزهای اول جنگ فراخوانی داده شد. علاوه بر آن، شبکه‌های فعال مردمی که از قبل شناخته‌شده بودند نیز به میدان آمدند. ما طی چهار سال فعالیت در شهرداری تهران با بسیاری از این گروه‌ها آشنا شده بودیم و در سطح کشور هم همکاری‌هایی داشتیم، بنابراین بسیاری از آنها ما را می‌شناختند. حتی از استان‌های مختلف مانند قم، همدان، کرمان،

از همان سال، در حوزه‌های مختلف میان گروه‌های جهادی و شهرداری تهران ارتباط مؤثری برقرار شد و این تعامل در جریان انجام فعالیت‌های میدانی و آزمون‌وخطا، به شکل منسجم‌تری درآمد. تا اینکه در جریان جنگ ۱۲ روزه، تجربه‌های ارزشمندی به دست آوردیم. هرچند خداد جنگ برای تهران شوک‌آور بود، اما تلاش کردیم با همان نیروهای محدود، در مناطق آسیب‌دیده حضور پیدا کنیم و با بررسی وضعیت به آمادگی لازم برسیم.

با فاصله شش‌ماهه بین دو جنگ (در سال گذشته)، ما یک برنامه‌ریزی جامع انجام دادیم. تا جایی که از همان ساعات اولیه شروع جنگ تحمیلی سوم، سامانه ثبت‌نام شامل گچسکار، بنا، لوله‌کش، شیشه‌بر، تأسیسات‌چی و دیگر تخصص‌ها در تهران ثبت‌نام شدند. در همان زمان، حدود ۱۰۰ گروه جهادی را نیز سازماندهی کردیم که به تدریج در یک الی دو هفته گرد هم آمدند. یکی از اقدامات اصلی ما، تجهیز این گروه‌ها به امکانات لازم برای حضور در نقاط اصابت بود. در میان این گروه‌ها، تیم‌های امدادی نیز حضور داشتند که شامل هشت گروه در مناطق مختلف تهران می‌شدند، و به‌محض وقوع اصابت، اعزام می‌شدند. البته آنها مستقیماً وارد نقطه اصابت نمی‌شدند، بلکه در کوچه‌ها و خانه‌های اطراف حضور می‌یافتند تا در همه دچار شوک یا آسیب‌های جزئی کمک کنند.

این اقدام اما، بسیار مؤثر بود، زیرا نیروهای رسمی مانند هلال‌احمر و آتش‌نشانی معمولاً تمرکز خود را روی خود محل اصابت می‌گذاشتند، در حالی که این گروه‌های جهادی کار امدادسانی در اطراف را بر عهده گرفتند. این تجربه، یکی از دستاوردهای مهم جنگ ۱۲ روزه بود. در مرحله بعد، گروه‌های خدماتی جهادی وارد عمل شدند. برای جلوگیری از سردرگمی و تداخل وظایف، ما چهار نقش اصلی برای گروه‌ها تعریف کردیم، زیرا در جنگ قبلی (۱۲ روزه)، بعضی از گروه‌ها نمی‌دانستند دقیقاً چه کاری باید انجام دهند. از این‌رو گفتیم در هر منطقه، فعالیت اول، مسیرهای رفت‌وآمد که پر از شیشه و نخاله است باید پاک‌سازی شود تا راه برای آمبولانس‌ها و نیروهای امدادی باز شود. سپس گروه‌ها به منازل اطراف می‌رفتند و ضمن نظافت، شیشه‌های شکسته را جمع می‌کردند. سوم، پنجره‌ها را با نایلون یا وسایل موقت می‌پوشاندند تا خانه‌ها قابل سکونت بماند. چهارم، در نهایت، به ساکنان کمک روحی و پشتیبانی عمومی ارائه می‌دادند. در واقع، این چهار محور، پایه کار تیم‌های جهادی در عملیات اخیر بود که عملکردشان مؤثر شد.



خراسان رضوی، خراسان جنوبی، خراسان شمالی و مازندران نیز گروه‌هایی به تهران آمدند. آنها با ما تماس می‌گرفتند و ما بر اساس نیاز، نیروها را تقسیم و سازماندهی می‌کردیم. همچنین از همان ابتدای جنگ با سازمان بسیج دانشجویی تفاهم کردیم تا دانشگاه‌های تهران فعال شوند. برای هر دانشگاه نقشی تعریف شد، مثلاً برخی دانشگاه‌ها، مسئول کارگاه‌های عمرانی برای خدمت‌رسانی به مردم ایجاد کردند. دانشجویان بسیجی در این بخش نقش بسیار پررنگی داشتند. با بسیج سازندگی تهران نیز صحبت کردیم و آنها هم از همان روزهای اول گروه‌های جهادی محلی را که می‌شناختند سازماندهی کردند و به ما معرفی نمودند تا تقسیم‌کار انجام شود. علاوه بر این، با بنیاد برکت نیز در ارتباط بودیم. آنها در تجهیز تیم‌های امدادی به ما کمک کردند، برای مثال در آماده‌سازی کوله‌های امدادی و تجهیزات مورد نیاز.

با جمعیت هلال‌احمر نیز همکاری داشتیم. از آنها درخواست کردیم برای تیم‌های امدادی که آموزش دیده و مجهز شده بودند، کارت هلال‌احمر صادر کنند تا بتوانند راحت‌تر در نقاط حادثه حضور پیدا کنند. در مجموع تلاش کردیم از همان ابتدای جنگ همه مجموعه‌هایی که در این حوزه فعالیت دارند دور هم جمع شوند. خوشبختانه همکاری بسیار خوبی میان همه عزیزان شکل گرفت و تا امروز نیز این ارتباط دوستانه و مؤثر ادامه دارد.

در این مدت چه صحنه یا صحنه‌هایی در ذهن شما ثبت شده یا تجربه‌ای که از آن برای روزهای بعد استفاده کرده باشید؟

جنگ صحنه‌های بسیار سخت و تلخی داشت. وقتی در محل اصابت حضور پیدا می‌کردیم با صحنه‌های دردناکی روبه‌رو می‌شدیم و صادقانه بگویم، تلاش می‌کنم بسیاری از آنها را از ذهنم پاک کنم. البته که لحظات شیرینی هم وجود داشت، مثل لحظه نجات افراد.

اما یکی از تلخ‌ترین و سنگین‌ترین صحنه‌هایی که در ذهنم مانده، مربوط به میدان رسالت، خیابان جاجوردی است، جایی که یک منزل مسکونی به‌طور مستقیم مورد اصابت قرار گرفت. این نخستین بار در طول آن جنگ بود که یک خانه مسکونی به این شکل هدف قرار می‌گرفت. در آن حادثه شهیدان نیز زیاد



تک تک بچه‌های جهادی که به مناطق می‌روند، تمام مردم را، با هر ظاهر و هر طرز فکری، عزیز خود می‌دانند. تمام زمانی که در خیابان حضور دارند، برای این بچه‌ها حرمت دارند و اگر لازم باشد، با تمام وجود از آنها دفاع می‌کنند.

به نظر می‌رسد که خود شما و سایر اعضای گروه‌های جهادی نیز، با دیدن این صحنه‌های هولناک، نیاز به صحبت با روانشناسان دارید. اینطور نیست؟

گروه‌های رسمی امدادی مانند هلال‌احمر برای نیروهای خود تیم روان‌شناسی اختصاص داده‌اند، و همان‌طور که شما هم می‌گویید، گروه‌های جهادی نیز قطعاً به چنین حمایتی نیاز دارند. چرا که صحنه‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شدیم بسیار سنگین بودند. با این حال در تمام این لحظات، تلاش‌مان را می‌کردیم که احساسات‌مان بر کارمان غلبه نکند، چرا که تمرکز ما در محل، باید روی مدیریت بحران می‌بود و اگر احساساتی می‌شدیم، امکان انجام وظیفه سخت می‌شد. شاید به‌اصطلاح دل‌هایمان سخت شده باشد، اما همین سختی دل، موجب شد بتوانیم کار را پیش ببریم و درست مدیریت کنیم.

سعی می‌کردیم افرادی را به محل اعزام کنیم که در نظر روحی آمادگی داشته باشند، زیرا در نقاط اصابت ممکن است با پیکرهای شهدا مواجه شویم یا صحنه‌هایی ببینیم که برای بسیاری قابل تحمل نیست. در چنین مواردی نیروهایی که آمادگی کافی نداشتند را اعزام نمی‌کردیم.

واکنش مردم آسیب‌دیده آن هم درست وسط میدان بحران چگونه بود؟

در برخی نقاط، حتی خود افرادی که خانه‌شان آسیب دیده بود در لحظات اولیه به دلیل شوک شدید، به نیروهای جهادی اعتراض می‌کردند یا رفتار تند نشان می‌دادند. مواردی داشتیم که هنگام ورود گروه‌ها، برخی افراد به اعضای تیم ضربه می‌زدند، هل می‌دادند یا فریاد می‌کشیدند. اما بچه‌ها با آرامش توضیح می‌دادند که «ما آمده‌ایم کمک کنیم، خانه‌تان را تمیز کنیم، وضعیت را سامان بدهیم». و جالب این بود که بسیاری از همان افراد، یک ساعت بعد، وقتی از شوک خارج می‌شدند، به سراغ بچه‌ها می‌آمدند و بابت رفتارشان عذرخواهی می‌کردند.

در مواردی نیز برخی افسراد، نگاه‌های انتقادی به ما داشتند یا حرف‌هایی می‌زدند که برای‌مان به شدت ناراحت‌کننده بود، مثلاً می‌گفتند شماها باعث شدید که به ما حمله شود! اما دقیقاً یک ساعتی بعد اعتراف می‌کردند که تصور و تفکرشان اشتباه بوده و می‌گفتند که فکرش را نمی‌کردند که دشمن، خانه‌های مردم عادی را مورد هدف قرار دهد و موشک‌باران کند.

در کنار همه اینها، حضور گروه‌های جهادی فقط جنبه خدماتی نداشت، جنبه تربیتی و اخلاقی هم داشت. به بچه‌ها همیشه یادآوری می‌کردیم که برخورد و رفتار آنها خود یک پیام و الگوست. همین حضور آرام، صبور و محترمانه‌شان در محیط‌های بحرانی نیز، تأثیر بسیاری زیادی بر روحیه مردم می‌گذاشت و بسیاری از نگاه‌ها برداشت‌های اشتباه را تغییر می‌داد.

بوندند، از کودکان گرفته تا بزرگسالان. خانواده‌ها و بستگان در کوچه جمع شده بودند و در انتظار خبری از عزیزان‌شان بودند. برخی از آنها از شدت اضطراب و اندوه بی‌تابی می‌کردند. دیدن آن صحنه و شنیدن صدای بی‌تابی خانواده‌ها، بر ایمان بسیار درناک بود. در همان‌جا بود که متوجه شدیم که حضور روان‌شناسان چقدر ضروری است.

چند روز قبیل از آن حادثه، چند نفر از خانم‌های روان‌شناس که دکترا‌ی این رشته را داشتند با من تماس گرفته بودند و اعلام آمادگی کرده بودند که در صورت نیاز به محل حادثه بیایند. همان لحظه با آنها تماس گرفتم. در آن شرایط همه نیروهای حاضر برنامهریزی شده دنبال می‌شدند. نیاز به حضور روانشناس اضطراب شدید شده بودند، نیاز به حضور روانشناس داشتند. خوشبختانه خانم‌های روانشناس، خیلی سریع خودشان را به محل رساندند و حضورشان واقعاً مؤثر بود و آرامش قابل توجهی ایجاد کرد. از همان لحظه تصمیم گرفتم این‌س موضوع را به‌صورت برنامه‌ریزی شده دنبال کنیم. ما تیمی از روان‌شناسان خانم راه‌اندازی کردیم که در هر هم گزارش نشده بود، چرا که حضور‌شان باعث کمک روحی و آرامش افراد بود، گاهی فردی آسیب جسمی دیده بود، گاهی از شدت شوک در وضعیت روحی نامناسب قرار داشت و حضور این تیم‌ها بسیار ضروری بود.

به نظر می‌رسد که خود شما و سایر اعضای گروه‌های جهادی نیز، با دیدن این صحنه‌های هولناک، نیاز به صحبت با روانشناسان دارید. اینطور نیست؟

گروه‌های رسمی امدادی مانند هلال‌احمر برای نیروهای خود تیم روان‌شناسی اختصاص داده‌اند، و همان‌طور که شما هم می‌گویید، گروه‌های جهادی نیز قطعاً به چنین حمایتی نیاز دارند. چرا که صحنه‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شدیم بسیار سنگین بودند. با این حال در تمام این لحظات، تلاش‌مان را می‌کردیم که احساسات‌مان بر کارمان غلبه نکند، چرا که تمرکز ما در محل، باید روی مدیریت بحران می‌بود و اگر احساساتی می‌شدیم، امکان انجام وظیفه سخت می‌شد. شاید به‌اصطلاح دل‌هایمان سخت شده باشد، اما همین سختی دل، موجب شد بتوانیم کار را پیش ببریم و درست مدیریت کنیم.

سعی می‌کردیم افرادی را به محل اعزام کنیم که در نظر روحی آمادگی داشته باشند، زیرا در نقاط اصابت ممکن است با پیکرهای شهدا مواجه شویم یا صحنه‌هایی ببینیم که برای بسیاری قابل تحمل نیست. در چنین مواردی نیروهایی که آمادگی کافی نداشتند را اعزام نمی‌کردیم.

واکنش مردم آسیب‌دیده آن هم درست وسط میدان بحران چگونه بود؟

در برخی نقاط، حتی خود افرادی که خانه‌شان آسیب دیده بود در لحظات اولیه به دلیل شوک شدید، به نیروهای جهادی اعتراض می‌کردند یا رفتار تند نشان می‌دادند. مواردی داشتیم که هنگام ورود گروه‌ها، برخی افراد به اعضای تیم ضربه می‌زدند، هل می‌دادند یا فریاد می‌کشیدند. اما بچه‌ها با آرامش توضیح می‌دادند که «ما آمده‌ایم کمک کنیم، خانه‌تان را تمیز کنیم، وضعیت را سامان بدهیم». و جالب این بود که بسیاری از همان افراد، یک ساعت بعد، وقتی از شوک خارج می‌شدند، به سراغ بچه‌ها می‌آمدند و بابت رفتارشان عذرخواهی می‌کردند.

در مواردی نیز برخی افسراد، نگاه‌های انتقادی به ما داشتند یا حرف‌هایی می‌زدند که برای‌مان به شدت ناراحت‌کننده بود، مثلاً می‌گفتند شماها باعث شدید که به ما حمله شود! اما دقیقاً یک ساعتی بعد اعتراف می‌کردند که تصور و تفکرشان اشتباه بوده و می‌گفتند که فکرش را نمی‌کردند که دشمن، خانه‌های مردم عادی را مورد هدف قرار دهد و موشک‌باران کند.

در کنار همه اینها، حضور گروه‌های جهادی فقط جنبه خدماتی نداشت، جنبه تربیتی و اخلاقی هم داشت. به بچه‌ها همیشه یادآوری می‌کردیم که برخورد و رفتار آنها خود یک پیام و الگوست. همین حضور آرام، صبور و محترمانه‌شان در محیط‌های بحرانی نیز، تأثیر بسیاری زیادی بر روحیه مردم می‌گذاشت و بسیاری از نگاه‌ها برداشت‌های اشتباه را تغییر می‌داد.